

جهانی شدن

و تحول مفهوم دولت ملی

بهاره سازمند

مقدمه

امروزه حوزه‌های مختلف دانش بشر، از جمله رشته‌های علوم اجتماعی دستخوش تغییر و تحولاتی گشته‌اند، که یکی از این حوزه‌ها رشته روابط بین‌الملل است؛ در درون این رشته تغییر و تحولاتی صورت گرفته و مفاهیم جدیدی مطرح و برخی مفاهیم بازتعریف شده‌اند.

عامل اساسی و مهمی که سبب وقوع این تغییر و تحولات در درون رشته روابط بین‌الملل شده است، فرآیند جهانی شدن است. این واژه از جهتی، یک مفهوم کاملاً جدید و از جهت دیگر، یک مقوله قدیمی به شمار می‌رود. بسیاری از انگاره‌های جهانی شدن به شکل آرمان خواهانه آن مانند همبستگی انسانها، حقوق بشر، برادری، عدالت جهانی و جز اینها، از قرن‌ها پیش توسط

علمای اخلاق، حقوقدانها، رهبران و سیاستمداران مطرح گردیده‌اند. ایجاد دولت - ملت در قرن هفدهم، ضمن آنکه خود، در مراحل بعد به واسطه تصلب مرزهای حقوقی و تقویت ناسیونالیسم، مشکلاتی را برای جهانی شدن به وجود آورد، ولی در عین حال زمینه‌هایی را برای رشد آن از نظریک‌نواختی رفتار حکومتی و توسعه و بسط روابط بین‌الملل و حاکم نمودن حقوق بین‌الملل فراهم ساخت. از زاویه دیگر، به تعبیر عده‌ای، جهانی شدن یک مفهوم جدید است، زیرا مختصات و ویژگیهای آن، با آنچه قبلاً مطرح گردیده، به طور کلی متفاوت است. ظهور این پدیده باعث بروز تحرک شگفت‌انگیز اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شده و ضمن کاهش فاصله زمان و مکان، تفاسیر جدیدی از سیاست، اقتصاد،

میان کشور را زیر سؤال می برد و به نظر می رسد که ماهیت یکپارچه و مستقل آنها را با مشکل مواجه می سازد.^(۵)

به علاوه، در نتیجه این فرآیند، دولتها آسیب پذیرتر و حاکمیت محدودتر می شود و کنترل دولت با چالشهای جدیدی روبرو می گردد. در این وضعیت، دولت از شکل سرزمینی و محدود شدن به یک موقعیت ژئوپلیتیکی خاص و ثابت خارج شده و بسیاری از الگوهای رفتاری دیگر تابع وضعیت ژئوپلیتیک نیست. کاهش وفاداری شهروندان به حکومت ملی و انتقال وفاداریها به نهادهای فوق ملی و جهانی می تواند از دیگر جلوه های این تحولات درون دولتها به شمار رود که طی آن باعث تغییر رابطه شهروندان و دولت گردیده و منجر به کم رنگ شدن ناسیونالیسم^(۶) و اهمیت یافتن نقش نهادها و سازمانهای بین المللی و غیردولتی در کنار دولتها شده است.^(۷)

در بعد فرهنگی هم، متأثر از فرآیند جهانی شدن، شاهد تحولات نوظهوری هستیم. طی فرایند جهانی شدن؛ بانسبی شدن فرهنگ و از دست رفتن حالت عام و جهانشمول آن، زمینه ای فراهم می آید که ضمن پذیرش جایگاه فرهنگهای مختلف، زمینه برای ظهور هویتهای مختلف فراهم شود.^(۸) به تعبیر هلتنون^(۹) ما در عصر

جهانی شدن شاهد سه تفسیر از فرهنگ هستیم که بر اساس این پرسشها مطرح می شود: آیا همگون سازی فرهنگی صورت می گیرد؟ آیا قطب سازی فرهنگی صورت می گیرد؟ و آیا

دولت، امنیت و جز اینها به دست می دهد. به هر حال، از آنجایی که پدیده جهانی شدن چالشها و تعارضاتی را به همراه دارد، می تواند باعث تحول مفاهیم و تغییر مصادیق روابط بین الملل شود. در واقع جهانی شدن یک روند کلان است و در ابعاد مختلفی می توان تحولات ناشی از آن را دنبال نمود که به اختصار چنین است:^(۱۰)

بُعد اقتصادی: در بُعد اقتصادی تحولات چندی صورت گرفته است که می توان به ظهور و گسترش شرکتهای فراملی و نقش فزاینده آنها در اقتصاد جهانی، رشد صنایع اطلاعاتی و... اشاره کرد. نقش شرکتهای فراملی هم متحول شده است به این معنا که کار این شرکتها به تولیدات کارخانه ای و مواد خام محدود نمی شود بلکه به بخش روبه رشد خدمات نیز توسعه پیدا کرده است. یکی دیگر از وجوه اساسی تغییر چهره شرکتهای فراملی در اقتصاد جهانی رشد صنایع اطلاعاتی است که به قول کاستل، فاصله جغرافیایی را در مبالغات به حداقل می رساند^(۱۱) تحولات دیگر در بعد اقتصادی عبارتند از: مقررات زدایی، به ویژه مقررات زدایی از سرمایه مالی، افزایش حجم و میزان تجارت بین المللی، و سرمایه گذاری بین المللی، کاهش ارزش پول رایج ملی، کم رنگ تر شدن حاکمیت اقتصاد ملی و...^(۱۲)

در بُعد سیاسی هم، پدیده جهانی شدن با خود تغییر و تحولاتی را به همراه داشته است از جمله: نفوذپذیری مرزهای سیاسی و سیال شدن مرزها^(۱۳)، که به دنبال آن موضوعیت داشتن مرز

پیوند خوردن فرهنگها به یکدیگر در حال ظهور است؟ وی بر این اعتقاد است که هر سه نوع تفسیر ارائه می شود.^(۹)

بعد از ذکر اجمالی تحولاتی که فرایند جهانی شدن عامل ایجاد آنها بوده است، فرضیه اصلی نگارنده این است که مهم ترین تغییر در حوزه روابط بین الملل، تغییر مفهوم دولت ملی است که در ادامه مقاله به ابعاد تغییر این مفهوم خواهیم پرداخت. اما قبل از ورود به بحث، نکته ای که نباید فراموش شود این است که جهانی شدن یک روند یا نظام واحد نمی باشد که به صورت مجموعه ای از ساختارها قلمداد شود، بلکه بهتر است، آن را به صورت مجموعه ای از فرایندها بین بخشهای گوناگون تلقی نمود.

ابعاد تحول مفهوم دولت ملی

گفته می شود که یکی از وجوه سنتی دولت ملی، داشتن حاکمیت است. حاکمیت به گونه ای نموده شده است که میان داخل و خارج مرزبندی می کند. اما در عصر جهانی شدن، مفهوم حاکمیت باز تعریف شده است، چرا که در یکی از ابعاد حاکمیت، کنترل بر داخل مرزهای سرزمینی و داشتن استقلال است. اما نکته مهمی که باید بدان اشاره داشت، این است که خود حاکمیت دارای دو بعد کنترل و اقتدار است و چیزی که در اینجا تغییر یافته است، بعد کنترل حاکمیت می باشد و نه هویت اصلی آن که همان بعد اقتدار است. بر این اساس تغییر در بعد کنترل موجب باز تعریف مفهوم حاکمیت شده است.^(۱۰) در

واقع یکی از ابعاد حاکمیت، داشتن کنترل بر مرزهای سرزمینی است و جهانی شدن مشکلاتی را برای حاکمیت ایجاد می کند، زیرا در فرایند جهانی شدن دولت از شکل سرزمینی و محدود به یک موقعیت ژئوپلیتیکی خاص و ثابت خارج شده و بسیاری از الگوهای رفتاری، برخلاف گذشته، دیگر تابع وضعیت سرزمینی مشخص به لحاظ فیزیکی نیست. به بیان دیگر، فضای سیاسی، صرفاً معادل سرزمین دانسته نمی شود، و سرزمین اهمیت عام خود را در سیاست جهانی از دست می دهد. به بیان راگی «ویژگی اصلی مدرنیته در سیاست بین الملل، وضعیت خاص فضای سرزمینی بوده است و دولت همان طور که به عنوان یک نماینده در خدمت شهروندان خود عمل می کند، کنترل انحصاری را بر سرزمین خود دارد که به عنوان ویژگی و مشخصه دولت و ستفالیایی قلمداد می شود.» اما این تعریف متحول شده است و دولت کنترل مطلق را بر سرزمین خود دارا نیست.^(۱۱) همان گونه که روزنا ادعا می کند، ما در حال ورود به عصر «فرابین المللی شدن» یعنی دوره فرا سرزمینی هستیم.^(۱۲) کاهش وفاداری شهروندان به حکومت ملی و انتقال وفاداریها به نهادهای فوق ملی و جهانی می تواند از دیگر جلوه های تحولات و دگرگونیها در چارچوب دولتهای ملی به شمار رود، که طی آن رابطه شهروندان و دولت تغییر یافته و ناسیونالیسم کم رنگ می شود.^(۱۳) نتیجه این امر، این است که شهروندی تنها یکی از هویت های ممکن تلقی می شود؛ نژاد،

جنسیت، طبقه، پایگاه اجتماعی، مذهب، شغل، و... هویت‌هایی هستند که می‌توانند با شهروندی رقابت کنند و اینها بیان‌کننده مفاهیم غیرسرزمینی از فضای سیاسی هستند.^(۱۴) بنابراین مرزها، دیگر صرفاً مرزهای سرزمینی نیستند، بلکه مرزهای فرهنگی، قومی، اقتصادی و... که منجر به هویت‌های جدید فرهنگی، قومی و اقتصادی و... می‌شود، نیز وجود دارند. نکته‌ای که در همین رابطه نباید فراموش شود این است که نباید هویت‌ها و سطوح هویتی را امری ایستا تلقی کنیم، هویت‌ها به مثابه یک فرایند (نه وضعیت ثابت) ناپایدار هستند و به شرایط بستگی دارند. طبق دیدگاه سازه‌انگارانه، هویت‌ها اغلب تغییر می‌کنند و طی تغییرات چشمگیر اجتماعی عوض می‌شوند، در هر لحظه از زمان، یک بعد از هویت فرد می‌تواند مطرح شود و هویت فرهنگی فقط یک بعد از هویت افراد درون یک دولت، ملت می‌باشد.^(۱۵)

تحول دیگر در همین رابطه، تغییری است که در ماهیت امنیت دولت صورت گرفته است. در واقع، از زمان پایان جنگ سرد، تغییراتی در الگوهای امنیتی دولت‌ها مشاهده می‌شود و تحت تأثیر جهانی‌شدن، تأکید بر امنیت نظامی دولت، به سمت امنیت «بین‌المللی» سوق یافته است. در این چارچوب معنای بین‌المللی شدن، جهانی‌شدن یا چند جانبه‌گرایی است. به این دلیل امنیت جهانی در مقابل امنیت ملی مطرح می‌شود که به سطوح بالای وابستگی متقابل توجه می‌کند و اینکه چرا امنیت، دیگر از طریق

شیوه‌های یک‌جانبه به دست نمی‌آید. در نتیجه، شاهد کاهش نگرش انفرادی به امنیت ملی هستیم. البته دلایلی چون پیچیدگی تکنولوژی نظامی و پیامدهای آن از حیث هزینه‌ها، تجدید ساختار بنیانی صنایع دفاعی، ناتوانی اغلب دولت‌ها برای به کارگیری ظرفیتهای نظامی کامل و تمایل به مشروعیت جمعی اقدامات نظامی عواملی هستند که برای علت کاهش نقش دولت به عنوان تولیدکننده مستقل امنیت، ذکر می‌شوند. نکته مهم این است که در عصر جهانی‌شدن، توانایی دولت برای تأمین امنیت کاهش نیافته است، بلکه دولت وظایف جدیدی یافته است.^(۱۶) نکته دیگر این است که هویت، ملیت، حقوق بشر، دموکراتیزه کردن و... مسائلی هستند که با پایان جنگ سرد اهمیت یافته‌اند و باعث تغییراتی در وظایف امنیتی دولت‌ها گشته‌اند. به نحوی که در حیطه وظایف امنیتی، دولت‌ها دیگر تنها در مورد قدرت نظامی خود نگران نیستند، بلکه مسائلی چون قدرت رقابت اقتصادی، باز تولید فرهنگی، رفاه، امنیت اجتماعی، سلامتی و آموزش شهروندان، ثبات و برخورداری از دانش و تکنولوژی نیز مطرح هستند. به بیان دیگر امروزه دستور کارهای جدید امنیتی مانند مداخله بشردوستانه در منازعات داخلی و یا دفاع از حقوق اساسی بشر مطرح شده‌اند.^(۱۷)

تحول بعدی، تحول در الگوهای اقتصادی دولت‌ها و شکل‌گیری نهادهای اقتصادی جدید با وظایف ویژه خود است. جهانی‌شدن اقتصادی به سرعت در حال متحول کردن ماهیت دولت

ملی می‌باشد و جریان وسیع پول و سرمایه به آن سوی مرزهای سیاسی از خصایص عمده اقتصاد جهانی به شمار می‌رود. شرکتهای چند

ملیتی (فراملی) می‌توانند سرمایه‌گذاری را به آن سوی مرزها منتقل نمایند، انتقال فن‌آوری را کنترل نمایند و در زمینه مالیات و یارانه مطلوب با دولتها وارد مذاکره شوند. اینها همگی برجسته‌ترین نشانه‌های چالش جهانی در برابر دولت - ملت هستند. جهانی‌شدن اقتصادی، نهادهای نظارتی فراملی را نیز که در آغاز به عنوان سازمانهای بین‌الدولی کار خود را آغاز کرده‌اند و به مرور زمان استقلال آنها افزایش یافته است را شامل می‌گردد.^(۱۸)

بحث دولت ملی و نقش دولتها در امور بین‌المللی، دیگر نمی‌تواند براساس اینکه دولتها و نهادهای اقتصادی جهانی تنها بازیگران جهانی هستند، مطرح شود؛ بلکه باید دو نوع دیگر از بازیگران نیز مد نظر قرار گیرند. مشهود و ملموس‌ترین آنها، نهادهای حقوقی و سیاسی فراملی در سطح بین‌المللی و اتحادیه اروپا در سطح منطقه‌ای می‌باشد. در فراسوی این نهادهای حقوقی و سیاسی رسمی، نوع دومی از بازیگران فراملی تحت عنوان «سازمانهای غیردولتی بین‌المللی» (INGO) وجود دارند. این گروه طیفی از گروههای اجتماعی، سیاسی، حقوق بشر، تخصصی و خیریه از عفو بین‌الملل و کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و خدمات بین‌المللی پناهندگان را در بر می‌گیرد و به عنوان چالشی

برای دولت ملی قلمداد می‌شوند چراکه باعث می‌شوند، دولت ملی تنها تصمیم‌گیرنده صرف و تنها بازیگر جهانی در عرصه بین‌المللی نباشد.^(۱۹) نکته دیگر، که به نحوی به مسئله تحول مفهوم دولت ملی مرتبط می‌باشد، تحول ماهیت جنگها است. در گذشته جنگ از مهم‌ترین خصیصه‌های دولتی محسوب می‌شد و جنگ بین دولتها بسیار رایج بود، اما چیزی که در اینجا بسیار اهمیت دارد، این است که جنگهای بین دولتی اندکی، در سالهای اخیر وجود داشته است. این بدان معنا نیست که جهان در صلح است بلکه بدین معنا می‌باشد که عمل خشونت‌آمیز به جای اینکه در میان دولتها صورت بگیرد، عمدتاً یا در درون دولت است یا این که در فراسوی دولت و در اشکال تمدنی به بیان دیگر جنگهای کنونی غالباً در میان مردمان است، به جای اینکه در میان دولتهای ملی باشد و هانتینگتون نیز بر این اعتقاد است که در آینده منازعات بین تمدنی شکل مسلط منازعات خواهد شد.^(۲۰)

تحول دیگر در مفهوم دولت ملی، تحول در وظایف دولتهای ملی در مقابل مسائل زیست محیطی جهانی است. وخامت شدید مشکلات زیست محیطی، باعث به وجود آمدن این ایده شده است که دولتهای ملی یاد ربحان به سر می‌برند یا در آستانه وارد شدن به یک بحران می‌باشد و چنین استدلال می‌شود که دولتها و نظام متشکل از دولتهای حاکمه قادر نیستند که مدیریت مؤثری بر مسائل زیست محیطی جهانی اعمال کنند. در این زمینه سه دسته استدلال

اساسی مطرح می‌شود که دولت ملی در رابطه با مسئله محیط زیست در بحران به سر می‌برد: الف) نظام دولتی به عنوان یک کلیت دچار بحران است. بر اساس این دیدگاه سیستم دولت ملی، نمی‌تواند چارچوب سیاسی موفق (همراه با کامیابی و بهزیستن) را برای مدیریت جمعی محیط زیست جهان فراهم آورد.

ب) نمی‌توان برای تعداد بیشمار واحدهای دولت ملی و نظم محلی شده، میزان مناسبی از مدیریت زیست محیطی را در درون مرزهای خود فراهم آورد. ضعف بسیاری از دولتها و ساختارهای دولت، آشکارا مشهود است و آنچه که در این زمینه دشوار می‌توان تشخیص داد، میزان و نشانه‌های این ضعف است. به طوری که ما شاهد هستیم، برخی از شکستهای زیست محیطی بسیاری از دولتهای ضعیف برآمده از بحرانهای خاص سیاسی و یا در حالت بدتر، بحران در نهادهای سیاسی و اقتصادی خاص می‌باشد.

ج) ظهور نوعی آگاهی عمومی در ارتباط با مسائل محیط زیست جهانی نیز بسیار اهمیت دارد و باعث به وجود آمدن درکی جدید از خودآگاهی شده است و منجر به شکل‌گیری نوعی جدید از هویت سیاسی که غیرسرزمینی نیز می‌باشد، شده است.^(۲۱) و جنبشها و سازمانهای غیردولتی جهانی در این زمینه شکل گرفته‌اند.

نکته مهمی که ذکر آن بسیار مهم است این است که در زمینه محیط زیست، ما شاهد حرکت از تأکید بر حقوق صرف دولتها به سمت تأکید

بیشتر هم بر وظایف دولتها و هم بر منافع مشترک آنها هستیم. و این در زمینه تحلیل تغییر و تحول در حقوق و تکالیف دولتهای ملی بسیار حائز اهمیت می‌باشد.^(۲۲)

تحول دیگر مطرح شدن بحث فرهنگ در رشته روابط بین‌الملل و تأثیر آن بر استراتژی و رفتار دولتهای ملی است. کاربرد فرهنگ در رشته روابط بین‌الملل، در دوران بعد از جنگ سرد رایج شده است. یکی از جنبه‌های مهم در مطالعات سیاست امنیتی ملی این است که فرهنگ می‌تواند، به نحوی چشمگیر، پایه‌های استراتژی و رفتار دولتها را تحت تأثیر قرار دهد و به نحوی که اندیشمندان رشته روابط بین‌الملل، سعی کرده‌اند حوادثی از قبیل تنشهای فزاینده بین فلسطینیان و اسرائیل را طبق دیدگاههای فرهنگی و هویت ملی تفسیر کنند و استدلال می‌کنند که شرایط داخلی نقش مهمی را در شکل بخشیدن به رفتار سیاسی دولتها ایفا می‌کند. و این نوع طرز تلقی هم بیشتر مهم از مکتب سازه انگار می‌باشد به گونه‌ای که «تدهاف» استدلال می‌کند «سازه انگاری، بازگشت فرهنگ و سیاست داخلی را به نظریه روابط بین‌الملل، با خود به همراه دارد.» و طبق نظر والریه هودسن «سازه انگاری، فرهنگ را به مثابه نظام متحولی از معانی مشترک که مسلط بر برداشتها، ارتباطات و عملکرد می‌باشد تلقی می‌کند.^(۲۳) در نتیجه تعیین سیاست خارجی دولتها نه تنها از درون بستر سیاسی رسمی سرچشمه می‌گیرد، بلکه ساختارهای هنجاری غیر رسمی نیز در تعیین

سیاست خارجی دولتها، اهمیت اساسی دارند.^(۲۴) مطرح شدن تعهدات و وظایف اخلاقی برای دولت ملی نظیر اجرای عدالت نیز از دیگر تحولات صورت گرفته در مفهوم دولت ملی می باشد. به لحاظ سنتی یک تقسیم بین رئالیستها و ایده آلیستها وجود دارد. رئالیستها بر این اعتقاد هستند که دولتها معاف از تعهدات و وظایف اخلاقی می باشند ولی در مقابل ایده آلیستها تأکید می کنند که دولتها صرفاً کارگزار نیستند، بلکه نهادهایی هستند که می بایستی تقاضا برای عدالت را هم مطرح کنند و نکته جالب این است که رئالیستها هم مثل ایده آلیستها، حاکمیت دولتها را ایده آلی فرض می کنند. بنابراین مطرح شدن بحث عدالت دو راه را برای اجرای عدالت پیشرو می گذارد؛ یکی، عدالت بین المللی و دیگری، عدالت فراملی. در عدالت بین المللی دولتها باید خودشان در درون مرزهای خود، به اجرای عدالت دست زنند و در عدالت فراملی بحث بر سر این است که عدالت یک مفهوم برای نوع بشر تلقی می شود و عدالت در سراسر دنیا و در جهت کل بشریت به اجرا در آید و معتقدند که دولتها نباید سرنوشت افراد را تعیین کنند و مرزها باید جهت کاهش فقر نفوذپذیر شوند. این خود باعث تحول وظایف دولتها شده و در نتیجه در مفهوم دولت ملی تحول و تغییر ایجاد می کند.^(۲۵) البته تفکرات بعد از ۱۹۴۵ نیز به مطرح شدن و توسعه یک بیان اخلاقی مشترک و ایجاد عدالت درون جهانی متشکل از دولتها کمک کرده است. از جمله این

تفکرات، تأکید بر ظهور اجتماع جهانی، جامعه جهانی و یا رهیافت اساساً جهان وطن گرایانه به اخلاقیات است.^(۲۶)

مورد بعدی که می توان به آن اشاره داشت، به چالش کشیده شدن پیش بینهای گفتمانهای دولت محور در مورد حقوق و برابری شهروندان در برابر قانون است. در واقع در زمان تشکیل دولت ملی، که مدرن ترین و کامل ترین راه حل برای مشکل سازماندهی سیاسی قلمداد می شد، از لحاظ سیاسی، برتری نژاد سفید را اعمال کردند و توجیهشان این بود که نژاد سفید پوست دارای نبوغ سیاسی در تأسیس و اداره دولت ملی است. در نتیجه فرایند دولت - ملت سازی که ادعای برابری همگان را در مقابل قانون و اعطای حقوق دارد، با خود خشونت نهادینه ای را که علیه ملت های بومی به کار رفت به همراه داشت. در این فرایند هدف به وجود آوردن یک ملت واحد درون مرزهای سرزمینی واحد بود و فضای دولت از لحاظ سیاسی، به جای اینکه سازنده ملت باشد، کشنده ملت شد. چون می خواست فرهنگ ملی منسجم و یگانه ای ایجاد کند و این مستلزم کنار گذاشتن و سرکوب کردن دیگر فرهنگها و ملت ها بود. در نتیجه این قانونی که دولت ملی ایجاد کرد، با اعمال خشونت علیه دیگر مردمان به وجود آمد و با خشونت هم تداوم یافت و در واقع ادعاهای بومیان و اقلیتهای ساکن در مرزهای دولت ملی نادیده گرفته شد.^(۲۷) این مسئله باعث شده است که حقوق و برابری که دولت ملی ادعای

اعطای آن را به شهروندان خود دارد، حقوق برابر دانسته نشود چرا که در فرایند شکل گیری این حقوق و قوانین خشونت‌ها و نابرابری‌های زیادی اعمال شده است و عملاً واقعیت این حقوق چیز دیگری باشد.

چرا این تحولات بر رشته روابط بین الملل تأثیر گذاشته است؟

پاسخی که برای این سؤال می‌توان ارائه کرد این است که اساساً چون رشته روابط بین الملل، روابط، تعاملات و کناکشهای میان دولتهای حاکمه را در درجه نخست و تعاملات و بر روابط دولتها را با سازمانهای منطقه‌ای (که این گونه سازمانها را هم خود دولتهای ملی به وجود آورده‌اند) در مرحله بعد مورد مطالعه قرار می‌دهد، در نتیجه هر گونه تحولی که در درون ماهیت دولت ملی، ابعاد دولت ملی، محتوا و درون مایه دولت ملی، نحوه شناخت دولت ملی و روش مطالعه دولت ملی صورت گیرد خود به خود بر این رشته تأثیر مستقیم می‌گذارد. چرا که اساساً هسته مرکزی شکل گیری رشته علمی روابط بین الملل وجود دولتهای ملی می‌باشد. بنابراین تغییر و تحولات صورت گرفته در ابعاد و مؤلفه‌های دولت ملی از جمله، کنترل، کمرنگ شدن حاکمیت سرزمینی، سیال شدن مرزها، به وجود آمدن مرزهای بجز مرزهایی سرزمینی و جغرافیایی مثل مرزهای قومی، فرهنگی، اقتصادی و...، شکل گیری هویت‌های جدید همانند هویت‌های قومی، مذهبی، دینی،

طبقاتی و...، به وجود آمدن تکالیف جدید برای دولتها مثل وظایف و تکالیف دولتها در مقابل مسائل زیست محیطی، شکل گیری کنشگرانی علاوه بر دولتها در عرصه نظام بین الملل همانند سازمانهای بین المللی، شرکتهای فراملی، سازمانهای نظارتی فراملی، سازمانهای غیردولتی و...، تأثیر مسائل فرهنگی و نهادهای غیررسمی داخلی بر کنش دولتهای ملی و... همگی رشته روابط بین الملل را تحت تأثیر قرار داده و باعث شده‌اند که حوزه‌های مطالعاتی جدیدی در درون این رشته به وجود آید و بیش از پیش گسترده‌تر شود، به گونه‌ای که گفته می‌شود رشته روابط بین الملل ترکیبی از رشته‌های علوم سیاسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی، روانشناسی، مدیریت، جغرافیا، تاریخ و... است.

تأثیر تحولات در ماهیت دولت ملی بر رشته روابط بین الملل

به لحاظ سنتی، تصور شکاف بزرگ (Grate divide) میان جامعه داخلی و عرصه بین المللی، این امکان را فراهم می‌کند که رشته روابط بین الملل به عنوان شاخه علمی مستقلی مطرح شود. با فرض این شکاف بزرگ، به طور خلاصه می‌توان گفت که جامعه داخلی و نظام بین المللی، به نحوی آشکار متفاوت از یکدیگر می‌باشند، در عرصه بین المللی، آناژشی مبتنی بر رقابت وجود دارد که در آن عرصه، دولتهای ظاهراً مشابه، بر اساس دو مؤلفه خودیاری و قدرت چانه‌زنی برای حل اختلافات فعالیت می‌کنند؛ در حالی

که در جامعه داخلی، قاعده وجود دارد و این جامعه مبتنی بر قاعده است. در نتیجه این ادعا وجود دارد که این دو حوزه از لحاظ ساختاری کاملاً متفاوت از یکدیگر می باشند ولی امروزه استدلال می شود که جهانی شدن، باعث برهم زدن این گونه تصورات شده است. و تفاوتی را که این شکاف بزرگ مبتنی بر آنها می باشد را از بین می برد.

در پاسخ به افرادی که به دنبال تقسیم بندی امر درونی و بیرونی هستند و در نتیجه نظریه سیاسی را از نظریه بین المللی مجزا و جداگانه می پندارند، عده ای دیگر خواهان برهم زدن این شکاف عمده هستند که می توان به افراد زیر اشاره داشت: «لینک لیتر» و «مک میلان» معتقدند که روابط بین الملل باید در صدد برآید تا جدایی خاصی را که با نظریه سیاسی پیدا کرده است از بین ببرد. «دیوید هلد» نیز در این راستا در صدد برآمده است که موجبات نزدیک ساختن تئوریهای سیاسی را با روابط بین الملل فراهم آورد. او با مطرح کردن تئوریهای دموکراتیک به عنوان یکی از مسائل عمده ای که در ارتباط با جهانی شدن مطرح شده است و تأثیر آن بر دولتهای ملی، «فرگوسن» و «منزباخ» نیز در تحقیق تاریخی خود در مورد سرشت سیاست در جستجوی این هستند که چنین شکافی باید از بین برود. (۲۸)

همان طور که در اول مقاله گفتیم فرض ما بر این اساس استوار بود که جهانی شدن سبب ایجاد تغییراتی شده که مهم ترین آن از نظر نگارنده تحول مفهوم دولت ملی است. در نتیجه چون جهانی شدن سبب از بین رفتن مرز بین امور داخلی و بین المللی شده است و شکاف

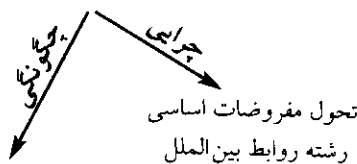
درباره این شکاف بزرگ نظریات متفاوتی وجود دارد و افراد خاصی به آن پرداخته اند. یکی از این افراد «مارتین وایت» می باشد. وی بر این اعتقاد است که نظریه سیاسی به زندگی خوب اختصاص دارد و از نظریه بین المللی که قادر نیست ورای ابزارهای بقا حرکت کند، فاصله می گیرد. در نظریه سیاسی ارزش هایی اساسی برای زندگی خوب وجود دارد، در حالی که در نظریه بین المللی، حفظ امنیت، بقا و منفعت ملی، ارزش تلقی می شود.

«واکر» نیز به این دوگانگی و شکاف اشاره کرده است و معتقد است در نظریه سیاسی امکان جستجوی عدالت، آزادی و پیشرفت وجود دارد در حالی که در حوزه روابط بین الملل چیزی بیشتر از دغدغه اداره نظم در نظامی بی بهره از سلطه و قدرت برتر وجود ندارد.

ممکن است به نظر برسد که در عصر جهانی شدن این شکاف بزرگ همچنان حفظ می شود، ولی باید گفت که در عصر جهانی شدن این دو وجه بین المللی (خارجی) و داخلی با یکدیگر در تعامل می باشد. همان گونه که

بزرگ بین جامعه داخلی و بین المللی را برهم زده، تحولاتی نیز در زمینه رشته روابط بین الملل صورت پذیرفته است که مهم ترین آنها باز تعریف دولت ملی باشد. نتیجه مهم این خواهد بود که به دنبال تغییر و تحولات صورت گرفته، در نظام بین الملل، جهانی شدن و تأثیراتی که به دنبال دارد، تئوریهای روابط بین الملل نیز باید بازبینی شده و به صورت دیگری مطرح شوند. شکاف بزرگ باید مورد بازبینی قرار گرفته و مسائل درون آن باز تعریف شوند. و هدف جهانی شدن این است که در فراسوی این شکاف بزرگ، مسائل مورد بازبینی قرار بگیرند.

جهانی شدن ← تحول مفهوم دولت ملی



برهم زدن شکاف بزرگ بین امور داخلی و خارجی و باز تعریف آن به شکلی دیگر

پانویس ها

- ۱- سید عبدالعلی قوام، «بحران معنا در عصر جهانی شدن»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۳، (پاییز ۱۳۷۹)
- 2- R.J.Holton, **Globalization and the Nation-State**, (London: macmillan, 1995), p.ss.
- 3- See Sam Aluko, "The Economic and Failure at Globalization in Africa", at: <http://www.aboutsudan.com/conferences/Khartoum/aluko.htm>.
- 4- R.j.Holton, op. cit., p. 187.
- 5- I.Clark, **Globalization and International Theory**, Oxford University press, 1999, p. 2.
- ۶- سید عبدالعلی قوام، همان.

- ۷- محسن طلایی، «سازمان تجارت جهانی و پیامدهای جهانی شدن اقتصادی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهارم، شماره ۳، (پاییز ۱۳۷۹).
- ۸- رشید جعفر پور کلوری، «جهانی شدن و الگوی کیت نش»، اندیشه صادق، شماره ۵، (زمستان ۱۳۸۰).
- 9- R.j. Holton, op. cit., p. 161.
- 10- I. Clark, op .cit., p. 80.
- 11- R.W. Mansbach, "Deterritorizing Global Politics", in puchala (ed), p. 102.
- 12- Ibid., p. 106.
- ۱۳- سید عبدالعلی قوام، همان.
- 14- R.W. Mansbach, op. cit.
- 15- J. Fruch and N.G.O nuf, **Political Identity and Social Change: The Remaking of South-African Social Order**, (New york: State University of New york, 2002), p. 30.
- 16- I Clark, op. cit., pp. 108- 109.
- 17- Ibid., p. 112.
- 18- R.J. Holton, op. cit., p. 80.
- 19- Ibid., pp. 108- 109.
- 20- R.W.Mansbach, op. cit., p. 106.
- 21- A. Hurrel, "A Crisis af Ecological Viability? Global Environmental Change and the Nation- State" , in A. Linklater (ed), pp. 2090- 1.
- 22- Ibid., p. 2093.
- 23- J.S. Lastin, "Strategic Culture and National Security Policy", **International Studies Review**, vol. 4, No. 3, pp. 87 and 96.
- 24- M. Barnett, "Culture, Strategy and Foreign Policy Change: Israel's Road to Oslo", **EJIR**, vol.s, No. 1, p. 8.
- 25- O. O'Neil, "Justice, Gender, and International Boundaries", in A. Linklater (ed.), pp. 1952- 3.
- 26- C. Brown, "The Modern Recuirment? Reflections on Normative International Theory in a post- western Word", in A. Linklater (ed.), p. 2086.
- 27- M.J. Shapiro, "Social Science, Geophilosophy and Inequality", **International Studies Review**, Vol. 4, No. 2, pp. 26- 35.
- 28- I. Clark, op. cit., pp. 15- 30.